

محمد حنیف نژاد



<http://www.mahnaaz.com>

حنیف نژاد در ۱۳۱۸ ه.ش. برابر با ۱۹۳۹ م. در تبریز متولد شد. وی دانش‌آموخته مهندسی کشاورزی بود. حنیف نژاد در جریانات دانشجویی سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ در جبهه ملی و نهضت آزادی فعال بود و در بهمن ۱۳۴۱ و پس از حمله کماندوهای شاه به دانشگاه دستگیر شد و به زندان افتاد.

حنیف نژاد در جریان همین مبارزات با سعید محسن آشنا شد. آنان در کنار مبارزه به مطالعاتی وسیع درباره اسلام و همین طور مکاتب غربی و نیز مبارزات مردم ایران و دیگر کشورهای جهان پرداختند و به ضرورت مبارزه مسلحانه رسیدند. با عده دیگری از مبارزان جوان و مسلمان که به مبارزه مسلحانه معتقد بودند سازمان مجاهدین خلق را پایه گذاری کردند.

حنیف نژاد و اعضای اولیه سازمان مجاهدین خلق در راستای استخراج پاسخهای نو برای مسائل کهنه و نو از دل اسلام و از این راه دستیابی به قرآنتی نو و پویانده از اسلام و تدوین و ارائه آن تلاش بسیار کردند و می‌کوشیدند تا از دل تاریخ تشیع مثنی مبارزه را متناسب با روزگار نو پیدا کنند. وی به همراه سعید محسن و اصغر بدیع زادگان از محضر مهندس بازرگان نخستین درسهای اسلام سازگار با عصر نو و پاسخگو به مسائل نو را آموختند. گفته شده آنها هرگز مارکسیست نبودند، اما قرآنتی تازه از اسلام عرضه کردند که پویاتر و از همین رو جذابتر از قرآنت حوزه‌های علمیه بود.

محمد حنیف نژاد و سعید محسن، و حسن نیک بین معروف به عبدی هسته اولیه سازمان مجاهدین را تشکیل دادند. اندکی بعد بدیعزادگان، باکری، علی مشکین فام، ناصر صادق، علی میهن دوست، حسین روحانی و شماری دیگر به آنان پیوستند. در سال 48 مرکزیت سازمان عبارت بود از: حنیف نژاد، سعید محسن، بدیعزادگان، علی باکری، بهمن بازرگانی، محمود عسکری زاده، ناصر صادق، نصرالله اسماعیل زاده، حسین روحانی و علی میهن دوست.

فعالیت گروهی آنان به طور رسمی از شهریور سال 44 آغاز شد و مؤسسين در قدم نخست، به دلیل ناکافی دانستن تفسیر رسمی از دین، با ایجاد گروه‌های بحث، به تدوین ایدئولوژی دینی و سیاسی خود پرداختند و کوشیدند تا متونی را تدوین کنند که بتواند به‌عنوان متن آموزشی در سازمان مورد استفاده قرار گیرد.

محمد حنیف نژاد که در واقع، تئوریسین اصلی سازمان به حساب می‌آید درباره منابع مطالعاتی خود می‌نویسد: «کتاب‌هایی که مطالعه کرده‌ام، عبارتند: از راه طی شده، خدا در اجتماع، بی‌نهایت کوچک‌ها، ذره بی‌انتهای کار در اسلام، اسلام و قرآن راشد، تفسیر پرتوی از قرآن، اقتصاد کشور های توسعه نیافته... ویتنام در آتش، تحلیل انقلاب الجزایر، حقوق بین الملل، نهج البلاغه فیض الاسلام... و در جای دیگری می‌نویسد: «ما حدود سه سال و نیم با عده معدودی مطالعه می‌کردیم و سپس تا سال 47 تعداد افراد ما بیشتر شد... ابتدای قرآن و گاهی هم نهج البلاغه می‌خواندیم و برای بالا بردن سطح اعتقادات افراد از کتاب‌های آقای مهندس بازرگان و طالقانی استفاده می‌کردیم... ما برای وارد شدن به نظریات مارکسیست‌ها، کتاب‌های آن‌ها را هم مطالعه می‌کردیم».

حنیف نژاد در سال 50 در زندان گفته بود: یک مارکسیست خوب نمی‌تواند مسلمان خوبی نباشد [یعنی می‌تواند باشد بلکه الزاما هست]. [در شرح آن محمد محمدی گفته بود: مثلا به نظر ما مائو یک موحداست و فی سبیل الله گام بر می‌دارد! در واقع حنیف نژاد محور اندیشه‌های مائو شده بود. وی در کتاب راه انبیاء راه بشر (ص 241) نوشت: «بدون آشنایی با فرهنگ انقلابی عصر حاضر، درک عظمت آیات قرآن هیچ ممکن نیست. در اینجا حتما کتب زیر را بخوانید: کتابچه سرخ مائو، امپریالیسم و کلیه مرتجعین تاریخ ببر کاغذی هستند، دو نوع همزیستی مسالمت‌آمیز به کلی متضاد.» هر سه کتاب از مائو است.

نخستین کتاب سازمان متدولوژی یا شناخت نام داشت که دیدگاه‌های ارائه شده در کتاب، به گونه‌ای آشکار تفاوتی با دیدگاه‌های مارکسیستی نداشت. این کتاب پس از مطالعات جمعی توسط حسین روحانی تألیف شد. جزوه یادشده حاصل کار مطالعاتی جمعی کادرهای اصلی سازمان طی سال‌های 44 تا 47 بود.

دومین متن تدوین شده در سازمان، کتاب راه انبیاء، راه بشر «کار محمد حنیف نژاد» است که بر اساس تئوری‌های بازرگان در کتاب راه طی شده نوشته شد.

حنیف نژاد در راه انبیاء می‌نویسد: منظور از مؤمنین در آیه سوم سوره جائیه چیست؟ از نگاه اول چنین به نظر می‌رسد که منظور، مؤمنین مسلمان باشد، در حالی که چنین نیست؛ زیرا با در نظر گرفتن آیات بعدی مخاطب این آیات ضمنا کسانی هستند که ایمان به خدا ندارند. وی همچنین در تفسیر آیه «و من یتبع غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الاخرة من الخاسرین» (آل عمران، 85) می‌نویسد: هر که جز اسلام، هماهنگی و خودسپاری به راه کمال (دینی) راه و رسم دیگری پیش گیرد، پس هرگز از وی پذیرفته نگردد (جز به شیوه حق که مطابق با واقعیت باشد، کارها حاصل و فرجامی ندارند) و در آخرت (عاقبت)، در آخرین تحلیل و در مجموع در این دنیا و به ویژه در دنیای دیگر که محل دروخته‌هاست) از زیانکاران است.

سومین اثر تدوین شده در سازمان، کتاب تکامل « کار علی میهن دوست » است. در این کتاب « راه خدا» و « راه تکامل» یکی دانسته شده است.

درست پیش از شروع مبارزه نظامی در سال 49 حنیف نژاد جزوه شناخت و راه انبیاء راه بشر و تکامل را در یک جزوه خلاصه کرد تا اعضای پایین سازمان، سریعتر دوره‌های آموزش را پشت سر بگذرانند.

کتاب اقتصاد به زبان توسط محمود عسکری زاده نوشته شد.

کتاب امام حسین تحت سرپرستی احمد رضایی تألیف گردید.

سعید محسن نیز جزوه‌ای تحت عنوان مقدمه‌ای بر مطالعات مارکسیستی نگاشت که بعد از انقلاب دستمایه تألیف کتاب دینامیزم قرآن شد.

جزوه مبارزه چیست ، کار حسن عبدی نیک بین از جمله سه نفر بنیادگذار سازمان بود که نخستین جزوه آموزشی سازمان به حساب می‌آمد. فرد مزبور سال 47 مارکسیست شد و از سازمان کناره گرفت. وی در این جزوه با رد مبارزات رفورمیستی و تأکید بر حرکت دادن به توده‌ها از طریق نبرد مسلحانه تأکید کرده بود که می‌بایست علم مبارزه را که همان مارکسیسم است، فرا گرفت.

میثمی می‌گوید: از حنیف نژاد پرسیدم: فرق ما با مارکسیست‌ها چیست؟ آن‌ها اصول دیالکتیک را قبول دارند ما هم قبول داریم. گفت: بابا، اصل حرکت اصلاً از ما مذهبی‌ها بوده است. هر اکلیت هم در یونان اصل حرکت را مطرح کرد و اصلاکاری به مارکس ندارد. این دیالکتیک مال ماست!

زمانی که بتدریج کار تدوین ایدئولوژی پایان یافت، سازمان از اواخر سال 49 و طی سال 50 وارد مرحله نوینی شد. طی این مرحله، سازمان بر اساس مشی‌جنگ مسلحانه، کوشید تا عناصر و مهره‌های اصلی رژیم و نیز برخی از مستشاران خارجی را ترور کند. این اقدام به خصوص تحت تأثیر فعالیت عملی فدائیان خلق، به ویژه ماجرای سیاهکل در بهمن 49 بود که مجاهدین را به خاطر بی‌عملی، منفعل کرد و آنان مجبور شدند تا سریعتر دست به اقدامات عملی بزنند.

نخستین عملیات نظامی آنان در مرداد سال 50 در برابر جشن‌های دوهزار و پانصد ساله شاهنشاهی بود. این اقدام پس از ماجرای سیاهکل بود که توسط فدائیان خلق صورت گرفت. ابتدا بمب گذاری در کارخانه صنایع الکتریکی تهران و پس از آن آماده شدن برای فعالیت‌های بیشتر که در نهایت به لو رفتن سازمان منجر شد و به دنبال آن تعداد زیادی از اعضای آن که شامل سه نفر مرکزیت اولیه و اغلب کادرهای همه جانبه می‌شد، دستگیر شدند. برخی شمار دستگیرشدگان را تا 120 نفر عنوان کرده‌اند. افزون بر اعضای مرکزیت اولیه، افرادی که به تدریج به مرکزیت افزوده شده بودند، به جز حسین روحانی که در خارج از کشور بود، دستگیر شدند. این دستگیری‌ها تا آبان ماه سال 50 ادامه یافت. این رخداد را تحت عنوان ضربه شهر یور 50 یاد می‌کنند. در واقع ساواک از طریق الله مراد دلفانی توانسته بود به وجود سازمان پی‌برده و پس از ماه‌ها تلاش و مراقبت، این ضربه را بر سازمان مجاهدین وارد کند. در این مرحله، سازمان مجاهدین بدون آن که یک علمیات موفقیت‌آمیز و قابل توجهی داشته باشد، لو رفت. این سرنوشت بیشتر تشکل‌های چریکی در ایران بود که بیشتر اخبار مربوط به آنان، شامل داستان تأسیس، کشف و لو رفتن آن و سپس دستگیری و زندان و اعدام سرانشان بود تا عملیات نظامی و چریکی آنان.

در اواخر سال 1349 یا اوایل 1350 ، بحثی در درون مرکزیت و مسئولان عمده ی سازمان در باره اهمیت ادامه کار ایدئولوژی در گرفت . محمد حنیف نژاد ، با توجه به ناقص بودن متون ایدئولوژیک

سازمان و تجربه مارکسیست شدن عیدی، اصرار داشت که حتماً باید بخش مهمی از وقت و نیروی سازمان به تدوین مسایل ایدئولوژیک صرف گردد، چرا که به نظر وی در غیر این صورت و با توجه به اهمیت نقش ایدئولوژی در حرکت سازمان، دیر یا زود سازمان با مشکلات متعددی روبرو می شد.

(از مصاحبه با بهمن بازرگان)

پس از اعدام حنیف نژاد و اعضای کادر مرکزی سازمان در 4 خرداد سال 1351 - که به رغم تلاش‌های عده‌ای از افراد برجسته صورت گرفت، از مرکزیت تنها رضا رضایی باقی ماند. به دنبال کشته شدن وی، و نیز محمود شامخی که از آموزش دیدگان فلسطین بود و به تازگی برگشته بود، و نیز دستگیری کاظم ذوالانوار، سه نفر مرکزیت سازمان را تشکیل می‌دادند: تقی شهرام، بهرام آرام و شریف واقفی که فرد اخیر تنها مذهبی این جمع بود. تقی شهرام که همراه دستگیرشدگان سال 50 زندانی شده و به زندان ساری تبعید شده بود، در آغاز سال 52 توانست از زندان بگریزد. وی همزمان به داشتن غرور و پرکاری متهم بود، و توانست موقعیت بالایی در سازمان به دست آورد. ورود وی به کادر مرکزی، آغاز انفجار و ارتداد در سازمان بود. این زمان مرکزیت در اختیار شهرام، آرام و حسین سیاه کلاه - قاتل مجید شریف واقفی - بود.

در کتاب «تاریخ سیاسی 25 ساله ایران»، خاطره‌ی درباره صبح خونین 4 خرداد به نقل از یکی از «فعالین نهضت مقاومت ملی ایران و عضو شورای مرکزی جبهه ملی دوم» نقل شده که بسیار تکان‌دهنده است. این شخصیت در خرداد 1351 در قزل قلعه زندانی بوده است. گروهبان ساقی، رئیس وقت زندان که از شکنجه‌گران به نام و قدیمی ساواک بود جریان اعدام حنیف نژاد را برای وی نقل کرده که عیناً در کتاب آمده است:

«صبح روز 4 خرداد 1351 گروهبان ساقی به سلول من آمد. رنگ‌پریده و عصبی می‌نمود. احوالش را پرسیدم، گفت: امروز شاهد منظره‌ی بودم که تا عمر دارم فراموش نمی‌کنم. حدود ساعت 4 صبح قرار بود حکم اعدام درباره حنیف نژاد و دوستانش اجرا شود. من هم ناظر واقعه بودم، هنگامی که به اتفاق یکی دیگر از مأمورین زندان به سلول او رفتیم تا او را برای اجرای مراسم اعدام به میدان تیر چیتگر ببریم، حنیف نژاد بیدار بود. همین که ما را دید گفت: می‌دانم برای چه آمده‌اید. آن‌گاه رو به‌قبله ایستاد و با تلاوت آیاتی از قرآن، دستها را بالا برد و گفت: خدایا، شاکرم به درگاهت. این توفیق را نصیبم کردی که در راه آرمان شهید شوم سپس همراه ما به راه افتاد. پس از انجام مراسم مذهبی، در حضور قاضی‌عسگر، او را به طرف میدان تیر حرکت دادیم. در طول راه تکبیرگویان، شکرگزاری می‌کرد و تا لحظه تیرباران بدین کار ادامه داد، گویی به عروسی می‌رفت!»

